

فصل سوم

ائمه جماعات شهيد استان های ديگر

حجة الاسلام والمسلمین شهید علی اکبر اژه‌ای امام‌جماعت مسجد امام علی علیه‌السلام اصفهان

وی به سال ۱۳۳۱ هـ.ش در خانواده‌ای روحانی در اصفهان گام به گیتی نهاد. وی پس از گذراندن دوره ابتدایی، در دبیرستان گل‌بهار نام‌نویس شد و ضمن فراگیری علوم دینی به صورت متفرقه، دوره دبیرستان را طی کرد و موفق به دریافت دیپلم گردید. پس از پایان دوره دبیرستان، بعد از نظرخواهی یکی از علمای قم و استخاره ایشان تصمیم گرفت نخست به دانشگاه و سپس برای تکمیل مطالعات اسلامی، به حوزه علمیه قم برود. زیرا یکی از مراجع در جواب نامه او این‌طور مرقوم داشتند:

«راجع به‌کار شما از قرآن استخاره کردم که صلاح این است که ابتدا تحصیلات دانشگاهی را تمام کنید و سپس برای ادامه تحصیلات به حوزه علمیه قم عازم شوید».

به همین جهت تحصیلات خود را در دانشگاه آغاز کرد و به دریافت لیسانس در رشته روانشناسی و فلسفه از دانشگاه اصفهان موفق گردید.

چون به معارف اسلامی عشق می‌ورزید، همزمان با دوره دانشگاه، از آموزش علوم اسلامی نیز غافل نماند و مقدمات و سطح را در مدرسه عربیان آموخت. در فلسفه شاگرد آیه‌الله شهید دکتر بهشتی بود و در مدرسه علمیه صدر بازار، دوره علوم حوزه‌ای را فرا گرفت. پدرش آیه‌الله علی‌محمد اژه‌ای در تربیت او نقشی مؤثر داشت.

شهادت‌های بدون هیچ‌گونه مبالغه دارای اعتقادی راسخ، بینشی باز، روحیه‌ای پاک و اعمالی به دور از ریا بود. جوانی سرپایا اخلاص و هدف‌گرا بود؛ سرشتی نیک‌دشت و نمونه شایسته مؤمنان بود. در تعهدشناسی و پایبندی استوار، تلاش‌گر و خستگی‌ناپذیر بود. از خودخواهی و تن‌آسایی رهیخته و خود را فراموش کرده بود. تمام نیرو و وقتش در خدمت اسلام و انقلاب قرار داشت، او در پرتو این شور و صفا و جاذبه معنوی، جوانان را پروانه‌وار گرد خود جمع می‌کرد و به هدایت آنان می‌پرداخت.

وی فعالیت‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی خود را، از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد و در کانون علمی و تربیتی جهانبان اسلام که پایگاه و مرکز فعال کارهای سیاسی مذهبی بود، وارد شد و نقشی مهم در آن روزگار در روشنگری نسل جوان ایفا کرد. تا این‌که در سال ۵۲ کانون به دست مزدوران ساواک بسته شد. پس از تعطیل شدن کانون ضمن اقامه نمازجماعت در مسجد امام علی علیه‌السلام به حرکت سیاسی - اسلامی ادامه داد و علاوه بر کلاس‌های عمومی، بحث‌های خصوصی و سخنرانی‌های افشاگرانه‌ای ترتیب داد.

او از آغاز، خطوط فکری و گرایش‌های انحرافی را می‌شناخت و با اوج‌گیری مبارزات مسلحانه گروه‌ها بر ضد رژیم طاغوتی، خطاهای فکری آنها را برمی‌شمرد.

وی از جمله کسانی بود که بسیار زود با مطالعه کتاب «شناخت منافقین»، انحرافات اساسی آنها را دریافت و در جلسات خصوصی آن مسائل را مطرح کرد و در آن جو بسیار حساس، به روشن‌گری پرداخت. پس از کودتای مارکسیست‌ها و شهادت شریف واقفی و صمدیه لباف، به همکاری نزدیک با سازمان مهدویون پرداخت و از آن پس نیز با گروه توحیدی صف ارتباط

فکری داشت. بر اثر این تلاش‌ها و کوشش‌های پیگیر و اصولی، این روحانی رزمنده بارها مورد آزار و اذیت مزدوران ساواک قرار گرفت و همواره منزل او که پایگاهی برای جوانان ستیزگر و آشتی‌ناپذیر بود، زیر نظر و مراقبت ساواک بود.

او در مبارزات سیاسی، با شناخت و ضابطه عمل می‌کرد و با تاکتیک‌های مبارزه آشنا بود. از این رو سرویس‌های اطلاعاتی نیرومند و گسترده رژیم، موفق به کشف رابطه میان او و دیگر مبارزان نگردیدند. در این راستا و برای همین هدف‌ها، شهید اژه‌ای با دستگیری دیگر برادران مبارز به انتشار جزواتی پر محتوا، به نام «فرصت در غروب» دست زد.

پس از این که ساواک از انتشار این جزوات روشن‌گرانه جلوگیری کرد، دست به انتشار جزوات پربار و غنی مسجد امام علی علیه‌السلام زد. در این جزوات بر ضد انحرافات منافقین موضع گرفت و مطالب آنها را به نقد گذاشت و جزوه «شناخت» و دیگر جزوات آن سازمان را نقد و بررسی کرد. «ایمان از دیدگاه قرآن»، «صبر»، از شهید اژه‌ای «تقوا» از استاد شهید مطهری «توکل» از دکتر بهشتی «نقش شخصیت‌ها در تاریخ» از استاد جعفری، «شب قدر» از شهید اژه‌ای که به ترتیب بحث در جلسات مسجد امام علی علیه‌السلام در شمارگانی بین بیست تا پنجاه هزار، چاپ و منتشر شد.

پس از پیروزی انقلاب در کنار فعالیت‌های سیاسی، به همگامی حجه‌الاسلام هاشمی‌نژاد، حجه‌الاسلام محمد منتظری و دیگران به لیبی سفر کرد. شهید اژه‌ای دفتر تبلیغات امام علی علیه‌السلام را که ادامه همان دفتر نشریات بود، شکل داد و این دفتر نقشی مهم در افشای خط‌وط انحرافی، توطئه‌ها و بیان مشکلات انقلاب داشت.

وی به هنگام تشکیل حزب جمهوری اسلامی به همت بنیانگذاران اصیل اسلامی همچون شهید مظلوم آیه‌الله دکتر بهشتی، آیه‌الله خامنه‌ای، حجه‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، حجه‌الاسلام دکتر باهنر، به عنوان عضو شورای مرکزی حزب اسلامی مرکز اصفهان به خدمت به اسلام و انقلاب پرداخت.

مقالات انسان و ایـدئولوژی، فقر از دیدگاه اسلام، جنگ اعراب و اسرائیل (به نام دومین رمضان) نقد و بررسی جنبش مسلمانان مبارز (امت) و... با همکاری برادرش حجه‌الاسلام جواد اژه‌ای منتشر شد. او که معتقد به سازندگی نسل جوان بود، با حضور خود در دبیرستان‌های احمدیه، فارابی و حکیم سنایی، این رسالت را تحقق بخشید و شاگردان پاکبخته و روشنی را تقدیم اسلام و انقلاب نمود.

سایر آثار شهید اژه‌ای، جز آنها که نام برده شد، از این قرار است:

سلسله انتشارات «فرصت در غروب» با نام پگاه در شش شماره، آرامش بی‌کرانگی (توحید برای جوانان) جزوه روانشناسی و فلسفه (پلی‌کپی) و ده‌ها نوار و سخنرانی که از آن شهید به جای مانده است. همچنین «درس‌های بررسی مکاتب»، که از سیمای اصفهان پخش شده است.

وی در ادامه تلاش‌هایش پس از انتقال به تهران، با دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی همکاری کرد.

وی سرانجام در شامگاه ۷ تیرماه ۱۳۶۰ در حادثه انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی همراه با دیگر یاران به پایگاه بلند و ملکوتی شهادت دست یافت.

شهید حاج شیخ بهاءالدین محمدی عراقی
امام جماعت مسجد اعتمادی

ایشان به سال ۱۳۰۵ هـ ش در خانواده‌ای روحانی در شهرستان کنگاور گام به گیتی نهاد.

دوره ابتدایی را در زادگاهش آموخت. پس از آن نزد پدر و عم‌ویش به فراگیری مقدمات و ادبیات پرداخت. سپس در سال ۱۳۲۱ در سن شانزده سالگی رهسپار حوزه علمیه قم گردید. پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح، در درس خارج آیةالله بروجردی و امام خمینی شرکت کرد و یک دوره اصول از درس‌های امام را در دو جلد به رشته تحریر درآورد.

او در اخلاق و صفات حمیده و مراقبت در عبادات، دارای مقامی شامخ بود. به نماز جماعت اهمیتی فراوان می‌داد و به نماز اول وقت توصیه می‌کرد و زیارت عاشورا فراوان می‌خواند، بر شب زنده‌داری و نماز شب کاملاً مراقبت داشت. به مقام ولایت عشق می‌ورزید و همواره و همه روزه پس از نماز مغرب و عشا در مسجد، از غم‌ها و مصائب اهل بیت علیهم‌السلام یاد می‌کرد و دل نمازگزاران را متوجه آنان می‌ساخت.

ایشان در سال ۱۳۴۶ به عتبات عالیات رفت و از آن جا حسب امر آیةالله حکیم و امام خمینی به باختران مراجعت کرد و در مدرسه آیةالله بروجردی به تدریس رسائل و مکاسب پرداخت و در مسجد اعتمادی به اقامه جماعت مشغول گشت.

از آثار و خدمات ایشان، افزون بر تبلیغات گسترده، تأسیس کتابخانه برای مطالعه عموم مردم بالأخص نسل جوان بود.

از آغاز تبعید امام به نجف اشرف تا سرحد امکان با ایشان ارتباط برقرار کرد و در مواقع سفر به نجف دستورات امام را به مردم می‌رساند و اعلامیه و نوار سخنرانی ایشان را به ایران می‌آورد و تکثیر می‌کرد و به دست جوانان می‌رساند. با اوج‌گیری انقلاب او نیز در مبارزه با رژیم شرکت کرد و جلسات روشنگرانه تشکیل داد و راهبیمایی‌هایی به راه انداخت. سرانجام ماموران ساواک او را شناخته و شبانه او را دستگیر کردند و با آیة‌الله اشرفی اصفهانی شبانه به تهران فرستادند. پس از دو سه روز رژیم، آیة‌الله اشرفی را که کسالت داشتند آزاد کردند، ولی شهید عراقی حدود یک ماه در زندان ماند.

حیس و زندان او را در پیگیری اهداف خویش سست نکرد و او به راه خود ادامه داد و اعلامیه‌های امام را که از پاریس می‌رسید، به همراه عده‌ای از جوانان محل تکثیر و منتشر می‌کرد و پیام امام را به گوش مردم می‌رساند.

پس از پیروزی انقلاب، علاوه بر فعالیت‌های محدود به محل و مسجد خود، در کلیه فعالیت‌هایی که در سطح شهر و استان مطرح بود در قالب عضوی فعال و مؤثر شرکت داشت. در جلسات استانداری و فرمانداری شرکت می‌کرد و در مسافرت به شهرهای استان و رفیع هرگونه درگیری و مشکلات مربوط به انقلاب، کوشش داشت.

در کلیه انتخابات پس از انقلاب، علاوه بر شرکت فعال و تبلیغات وسیع، عضو روحانی هیئت اجرایی بود. قبل از جنگ تحمیلی نیز در خصوص عده‌ای معاند، که رژیم بعث عراق به دستور شیطان بزرگ امریکا، در مرزهای غربی کشور رها کرده بود، لحظه‌ای از سرکشی و همکاری با نهادهای انقلابی

و کم‌کُرسیانی به آنها اهمال روا نمی‌داشت و نمایندگی از جانب آیات عظام در سرپرستی و نظارت بر چگونگی اداره امور آنان ادای وظیفه می‌نمود. پس از شروع جنگ تحمیلی فعالیت‌های خود را برای خدمت‌رسانی به آوارگان و مهاجران جنگی گسترش بیشتری داد که به پشتیبانی در پشت جبهه‌ها و تهیه و تدارک نیاز آنها انجامید. بر حسب تشخیص و احساس وظیفه بارها با همگامی آیة‌الله اشرفی اصفهانی و گاهی به تنهایی به جبهه‌ها می‌رفت و از مواضع رزمندگان بازدید می‌کرد.

احساس مسئولیت، او را به کاندیداتوری در انتخابات واداشت و در انتخابات میان‌دوره‌ای از حوزه باختران به مجلس شورای اسلامی راه یافت. وجود او که سرچشمه خدماتی ارزنده بود، برای عناصر نفاق و ضدانقلاب تحمل‌پذیر نبود. از این‌رو نقشه شهادت او را طراحی نمودند. درست در زمانی که بار دیگر کاندیدای مجلس شورای اسلامی شده بود و نزدیک بود در سنگر مجلس به خدمت اشتغال ورزد، یعنی در ۲۰ تیر ۱۳۶۰ پس از نماز شامگاه در بازگشت به منزل هدف گلوله‌های نفاق قرار گرفت و گلگون کفن به دیدار محبوب شتافت.

شهید حجه الاسلام والمسلمین عبدالوهاب قاسمی امام جماعت مسجد ساری

وی به سال ۱۳۱۲ هـ ش در روس تائی «لفورک» شهرستان ساری، در خانواده‌ای روحانی متولد شد. دروس ابتدایی را در زادگاهش آموخت. شهید قاسمی به علت علاقه فراوان به معارف اسلامی، رهسپار حوزه علمیه مشهد گردید و هفده سال از محضر استادانی هم چون آیه‌الله میلانی، آیه‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی، آن عارف و زاهد بزرگوار، بهره‌مند گردید و در درس معارف ایشان که هفته‌ای دو روز تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد و از آن منبع فیض، معارف اصیل اسلامی را بدون هیچ‌گونه تأویل فرا می‌گرفت. در درس‌های آیه‌الله وحیدی خراسانی نیز شرکت می‌کرد و از شاگردان خاص ایشان محسوب می‌شد.

او فردی شجاع، مقاوم و عفیف‌النفس بود. دوران طلبگی را با همه سختی‌های تحمل می‌کرد و شکیبایی لازم، برای طالبان علم را در خود پرورانده بود. او به منظور تبلیغ احکام دین و نشر فرهنگ اسلامی، مهم‌ترین سنگر یعنی امامت مسجد را پذیرفت و از طریق منبر، سخنرانی و تشکیل جلسات، اصول عقاید و بحث‌های اخلاقی و تفسیر قرآن به وظیفه خطیر خود عمل می‌کرد و در بیداری مردم، به ویژه نسل جوان و نشر فرهنگ اسلامی، کوشش‌ها فراوان نمود. وی در راه مبارزه بر ضد طاغوت زمان بارها دستگیر شد و به زندان کمیته تهران روانه گردید. آخرین بار دستگیری ایشان

پس از سخنرانی افشاگرانه در هفدهم رمضان ۱۳۵۷ بود. در این دستگیری بسیاری از کتب ارزشمند و نوارهای سخنرانی ایشان و دیگران به تاراج برده شد.

پس از پیروزی به یاری انقلاب کمربست و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد. مدتی به عضویت شورای همبستگی حج درآمد و به نمایندگی از طرف مردم ساری در مجلس شورای اسلامی انتخاب گردید و تا هنگام شهادت در این سنگر مهم به ادای وظیفه پرداخت.

سرانجام پس از يك عمر جهاد و مجاهدت، در تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ در حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب، به دست منافقین به شهادت رسید و همراه کاروان حسینیان زمان به لقای الهی شتافت. خون او و دیگر یارانش پایه‌های انقلاب را استوار ساخت و دشمنان داخلی انقلاب را بیش از پیش رسوا کرد و سیمای زشت و غیرانسانی آنان را به همگان نمایاند.

شهید آیه الله سید محمدعلی قاضی طباطبائی
امام جماعت مسجد مقبره تبریز

سید محمد علی در سال ۱۲۹۱ هـ ش در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدرش آیه الله آقا سید میرزا باقر از دانشمندان و روحانیان مبارز بزرگ خطه آذربایجان به‌شمار می‌رفت. نسب ایشان با ۳۳ واسطه به حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد از کودکی ابتدا نزد پدرش برخی از علوم دینی را آموخت و در ادامه نزد عمویش تلمذ نمود. آن‌گاه وارد مدرسه علمیه طالبیه تبریز گردید.

پس از آن سید محمدعلی که تحصیلات مقدماتی را در دیار خود، تبریز، گذرانده بود، راهی قم شهر علم و اجتهاد شد. در قم با امام خمینی آشنا شد به گونه‌ای که تأثیری عمیق بر روح وی گذاشت.

پس از ده سال اقامت در قم، تصمیم گرفت به نجف مهاجرت کند. او در نجف اشرف از دانشمندان بزرگی همچون آیه الله العظمی سید محمدحسن حکیم، آیه الله العظمی خویی و علامه محمد حسین کاشف الغطاء بهره‌مند گردید و در این میان ارتباط علمی و قلبی ویژه‌ای با آیه الله العظمی کاشف الغطاء پیدا کرد.

آیه الله قاضی طباطبائی پس از سه سال اقامت در نجف اشرف، بنا به علل خانوادگی، ناگزیر از مراجعت به تبریز شد. در این زمان او ۴۲ سال داشت و در حالی به تبریز باز می‌گشت که از بیست تن مجتهد بزرگ، اجازه اجتهاد

گرفته بود.

استادش کاشف الغطاء در نامه‌ای به او چنین نوشته است:

«ای سید بزرگوار و ای دانشمند و الامقام... ما از حالاً می‌بینیم که مردم آذربایجان عموماً و اهالی تبریز خصوصاً، از راهنمایی‌ها و ارشادات شما بهره‌مند می‌شوند و چه زود است که تأثیر خدمات ارزنده شما در نصرت حق و از بین بردن باطل محسوس و ملموس باشد و در یاری و کمک از حق، چه کس بهتر و مقدم‌تر از شماست؟».

آیه‌الله قاضی طباطبائی پس از بازگشت از نجف اشرف، امامت جماعت مسجد مقبره تبریز را برعهده گرفت. در سال ۱۳۴۲ که امام خمینی قیام خود را برضد سلطنت محمدرضا شاه آغاز کرد او نخستین کسی بود که از آذربایجان به امر امام لیبیک گفت و در سخنرانی‌های خود به‌طور مفصل اعمال ناشایست رژیم را برای مردم بیان نمود. شدت روشنگری و مبارزات او به حدی رسید که در عرض یک سال، سه بار دستگیر شد. نخستین کسی هم که پس از امام، به کشور عراق تبعید گردید، شهید قاضی طباطبائی بود. وی پس از یک سال به تهران بازگشت و مدت ۹ ماه تحت مراقبت سازمان امنیت شاه، ساواک قرار داشت و بعد از آن به تبریز مراجعت کرد.

شهید قاضی طباطبائی که چندین سال شاگرد امام خمینی بود، در سال‌هایی که بردن نام امام در سخنرانی‌ها ممنوع بود، به‌طور علنی و در سخنرانی‌های خود از امام نام می‌برد و خود را شاگرد ایشان معرفی می‌کرد. از همان سال ۱۳۴۲ به مردم توصیه می‌کرد که از امام خمینی تقلید کنند و از همان زمان نیز بحث ولایت فقیه را پیش کشید. مردم به سبب شناختی

که از دلسوزی و آگاهی او داشتند، دستوراتش را موبه موبه اجرا می‌کردند. نقش آیه‌الله قاضی طباطبائی در هدایت و رهبری مبارزات مردم آذربایجان و تبریز، به حدی چشمگیر بود که به او گفتند: خمینی دوم یا خمینی آذربایجان.

پس از انقلاب اسلامی پرونده چهار جلدی ساواک درباره اقدامات ضد طاغوتی قاضی طباطبائی کشف گردید.

پس از کشتار هفدهم دی سال ۱۳۵۶ مردم قم، در تبریز آیه‌الله قاضی طباطبائی و یکی دیگر از علمای بزرگ این شهر، با صدور اطلاعیه‌ای، مردم را به شرکت در مراسم چهارم شهدای قیام قم دعوت می‌کردند و شخصاً جهت برگزاری مراسم شهدا حاضر شدند. در این مراسم یکی از مزدوران رژیم، به ساحت مقدس مسجد توهین می‌شدند. در همین هنگام، یکی از جوانان با غیرت تبریزی، این اهانت را طاقت نیاورد و به آن مزدور حمله‌ور می‌شد و در درگیری به شهادت رسید. مردم تبریز اختیار از دست دارند، به خیابان‌ها ریختند و فریاد زدند و مشروب فروشی‌ها و مراکز بهائیت را به آتش کشیدند.

اعلام شمار شهدا در اعلامیه‌ها و تشویق و ترغیب مردم به ادامه دادن راه شهیدان، منتقل ساختن پیکر شهدا به منزل برای آماده‌سازی و تشییع، آموزش و فراهم آوردن نارنجک‌های آتش‌زا در مسجد مقبره و مبارزه با رژیم شاه، بخشی از اقدامات شهید قاضی طباطبائی بود که به تبعید او از این شهر به آن شهر و زندان‌ها و آزارها منتهی گردید، ولی همچنان با برنامه‌ریزی مبارزات و با اراده‌های قوی تداوم یافت وی در عین حال و از کارهای علمی و فکری نیز باز نماند.

آثار علمی ایشان چه آنهایی که مستقلاً خود نوشته و چه کتاب‌هایی که به نوعی در تنظیم و آماده‌سازی علمی آنها نقش داشته، نزدیک به چهل عنوان است. البته این کتاب‌ها به غیر از مقالات متعددی است که در مطبوعات به چاپ رسانده است. افزون بر آن آیه‌الله قاضی طباطبائی شاعری آشنا با ادبیات کهن و مسلط بر عناصر شعری بود، به گونه‌ای که اشعاری زیبا و لطیف، به زبان‌های فارسی و عربی می‌سرود، ولی متأسفانه به جز چند قطعه، بقیه آنها در دسترس نیست.

پس از پیروزی انقلاب، در مرداد ۱۳۵۸ امام خمینی ضمن حکمی، آیه‌الله قاضی طباطبائی را به سمت نماینده تام‌الاختیار و امام جمعه تبریز منصوب نمود.

ایشان در ساخت و بازسازی اماکن مقدس و عمومی نیز فعال بود، از آن جمله:

- ۱ - مسجد طوباییه.
- ۲ - مسجد ارزیل واقع در قریه ارزیل.
- ۳ - مسجد امام حسین علیه‌السلام واقع در انتهای کوچه باغ در شهر تبریز.
- ۴ - مسجد آیه‌الله حکیم واقع در خیابان کمربندی.
- ۵ - تجدید بنای مسجد شعبان واقع در ابتدای خیابان تربیت در تبریز.
- ۶ - حسینیه امام حسین علیه‌السلام.

پس از شهادت شهید مطهری و در نخستین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی، آیه‌الله قاضی طباطبائی همواره به اطرافیان خود می‌گفت:

«کاش بنده هم مثل استاد مطهری روزی به فیض شهادت برسم».

و چه زود دعایش مستجاب شد؛ او را مدت‌ها به صورت تلفنی تهدید می‌کردند. چند روز قبل از شهادتش نیز به یکی از آشنایان که قصد داشته به سفر حج مشرف شود، می‌گوید:

«شاید ما دیگر هم‌دیگر را نبینیم، یکی از آرزوهای من شهادت است، برایم دعا کن».

سرانجام در یازدهم آبان ۱۳۵۸ در حالی که آیه‌الله قاضی طباطبائی در پیشاپیش صف‌های به هم پیوسته مردم، نماز عید فطر را خوانده و در خطبه نماز از دشمنی و بدخواهی ضدانقلاب پرده برداشته بود و در غروب همان روز پس از خواندن نماز مغرب و عشا در مسجد شعبان، هنگامی که با همراهان خود عازم منزل بود دستی پلیس، این روحانی مبارز و دانشمند مردمی را به شهادت رساند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

شهید حجه الاسلام عبدالرحیم دانشجو
امام جماعت مسجد حسینی گازرون

ایشان به سال ۱۳۱۲ هـ ش در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف در شهرستان گازرون متولد شد و در محیطی مذهبی و ایمانی دوران کودکی را سپری ساخت.

آموزش ابتدایی را در زادگاهش طی کرد و پس از آن به تشویق یکی از روحانیون گازرون به فراگیری علوم اسلامی پرداخت و در سال ۱۳۲۸ برای ادامه دانش‌اندوزی، به مدرسه مقیمیه شیراز روی آورد.

سپس رهسپار حوزه علمیه قم گردید و در محضر دانشمندان و استادان بزرگ حوزه قم حضور یافت و توشه‌ها برگرفت.

او فردی خوشرو بود و همواره تبسم بر لب داشت و برخورد او با مردم به نحوی بود که همواره از او به نیکی یاد کرده‌اند.

پس از درگذشت آیه‌الله بروجردی به زادگاهش گازرون بازگشت و مسئولیت سنگین تبلیغ و ارشاد را، در سنگر مسجد حسینی آغاز کرد.

پذیرش این مسئولیت همزمان با آغاز شکل‌گیری نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۴۲ همزمان بود که نقش روشنگرانه شهید دانشجو در این دوره، برای همگان محسوس و روشن ترسیم می‌شد.

شهید دانشجو با تشکیل نخستین کتابخانه در مسجد و کلاس‌های اصول عقاید برای جوانان، در حقیقت بنیاد حرکت نوین اسلامی مردم

کازرون را پیریخت.

مسجد حسینی در انقلاب دارای مرکزیت بود، و پیوسته در هـایش بر روی همگان، به ویژه نسل جوان، باز بود و جوانان پرشوری را پرورش و تحویل جامعه می‌داد. اظهار نظر مسئولان اطلاعات شهربانی آن زمان، ژرفای تأثیرگذاری و نفوذ کلام شهید دانشجو را درباره گسترش ابعاد انقلاب اسلامی مشخص می‌سازد.

وی پس از تبعید امام از ترکیه به نجف اشرف، نمایندگی در امور حسیه و رسیدگی به کارهای مذهبی مردم شهر کازرون را از امام دریافت کرد.

او همواره در راه رفاه بینوایان و مستمندان، تلاشی پیگیر و مداوم داشت، زیرا خود رنج فقر و محرومیت را کشیده بود. در این راه با همکاری دیگر برادران متعهد و مسئول، سنگ نخستین صندوق خیریه قائم علیه السلام را بنا نهاد که حدود چهارصد خانواده را زیر پوشش می‌گرفت.

زمانی که انقلاب اسلامی ایران با شهادت آیه الله سید مصطفی خمینی، دیگر بار به خروش آمد، شهید دانشجو با همکاری برخی از برادران روحانی، مراسم چهارم فرزند امام را با شکوه بی‌سابقه‌ای در مسجد جامع نو برگزار کرد این امر باعث وحشت شدید عمال رژیم گردید و در بیداری و شتاب حرکت انقلابی مردم کازرون فوق‌العاده مؤثر افتاد. پس از برپایی مراسم چهارم شهیدان تبریز، توانست کازرون را در صدر شهرهای انقلابی ایران قرار دهد.

شهید دانشجو به سبب همین اقدام دستگیر و مدتی در زندان شهربانی با جمعی از یاران زندانی شد، ولی به سبب جو حاکم در شهر و فشار افکار عمومی، آزاد گردید و دیگر بار نقش روش‌نگرانه خود را دنبال کرد و راهپیمایی‌های لازم را سازمان داد.

وی در اکثر راهپیمایی‌های پیش از انقلاب، پیشگام مردم حرکت می‌کرد و نقش رهبری را ایفا می‌نمود.

پس از پیروزی انقلاب نیز در رسیدگی به امور مردم و قبول مسئولیت در کمیته موقت انقلاب اسلامی شهر ادای وظیفه کرد و به عنوان یار وفادار برای نماینده امام و امام جمعه کازرون به ایفای نقش سازنده خود پرداخت.

وی پس از انحلال کمیته‌های انقلاب اسلامی در فارس، مسئولیت دادگاه انقلاب شهرستان کازرون را بر عهده گرفت اما پس از مدتی از سمت قضاوت استعفا داد و مسئولیت شورای رسیدگی به شکایات را که از سوی امام جمعه دایر شده بود، پذیرفت. همچنین شهید دانشجو مسئولیت سرپرستی فدائیان اسلام وفاداران شهید نواب صفوی را پذیرفته بود.

سرانجام به تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۰ با زبان روزه و در شب عید فطر در حال بازگشت از نماز مغرب و عشا به دست منافقین به فیض شهادت نایل شد.

شهید حجه الاسلام والمسلمین عبدالکریم بخردیان امام جماعت مسجد سید فقیه و سبزپوشان بهبهان

وی به سال ۱۳۱۷ هـ ش در خانواده‌ای مذهبی و متوسط در شهرستان بهبهان زاده شد. آموزش‌های ابتدایی را فرا گرفت، سپس به فراگیری مقدمات علوم اسلامی در بهبهان پرداخت. وی پس از سه سال به شیراز هجرت کرد و به مدت پنج سال دوره سطح را در محضر استاد حاج عالم آموخت، سپس رهسپار نجف اشرف گردید و در درس خارج امام خمینی و دیگر آیات عظام شرکت کرد. دیگر بار به بهبهان بازگشت و به تدریس پرداخت.

از ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی او توجه به نسل جوان بود، به گونه‌ای که با آنان برخورد‌هایی منطقی و معنوی داشت و با شکیبایی به مشکلات آنان پاسخ می‌داد.

او به سال ۱۳۵۱ در اوج خفقان رژیم، ضرورت تبلیغ اسلام برای طبقه جوان و نوجوان را دریافت و با همکاری تنگی چند از افراد مسئول، اقدام به تشکیل مرکزیتی به نام «مکتب محمدیه» در شهرستان بهبهان نمود که پایگاه فکری جوانان به‌شمار می‌رفت، او چنان وحشتی در میان مزدوران رژیم انداخته بود که گاه و بی‌گاه روزانه و شبانه به مکتب هجوم می‌آوردند و ایشان را دستگیر می‌کردند.

ایشان در سال ۱۳۵۵ با کمک تنگی چند از دین باوران شهر، صندوق قرض‌الحسنه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تأسیس کرد که سهم به سزا در کمک

به محرومان و مستضعفان بهبهان داشت.

حوزه فعالیت فکری و سیاسی این شهید به بهبهان محدود نمی‌شد و در بندر دیلم و بندر ماهشهر و روستاهای اطراف آن نقشی مؤثر در آگاهی توده‌های مردم داشت. هرجا می‌رفت هسته مرکزی مقاومت را تشکیل می‌داد و برای این کار از نیروهای جوان استفاده می‌کرد. او از جمله روحانیون انگشت شماری بود که به شدت تحت تعقیب رژیم بود بارها بازداشت شد و حتی رئیس پلیس بهبهان در سال ۱۳۵۷ حکم قتل او را صادر کرد.

پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های چندی پذیرفت از جمله کمیته انقلاب اسلامی، بنیاد مستضعفان و در این اواخر سرپرستی بنیاد شهید را قبول کرد. در این پست سخت می‌کوشید و همواره تا پاسی از شب به خانه شهدا سرکشی می‌کرد و به خانواده آنان دلداری می‌داد.

او با همه مسئولیت‌های سنگین اجتماعی، برنامه نماز جماعت روزانه در مسجد سید فقیه، سبزه پوشان، هنگ ژاندارمری و کارخانه سیمان را ترک نکرد، همچنین فعالیت‌های تبلیغاتی در شهر و روستا را نیک انجام می‌داد.

او مدتی سرپرست ستاد امداد و عمران امام بود و در جریان سیل سال ۱۳۵۹ خوزستان زحمات زیادی را تحمل کرد.

از دیگر گام‌های مؤثر او تأسیس «مکتب زینبیه» برای خواهران بود که روش آموزش قرآن و اصول عقاید، درس عربی و نظایر آن را برای آنان تدریس می‌کرد. همچنین ستاد عملیاتی امام خمینی را با کمک جوانان مسلمان و پرشور شهر تشکیل می‌داد.

شهید بخردیان خصلت والای ایثار و فداکاری برای مردمان را در خویش پدید آورده بود و برای آسایش و راحت انسان‌ها، از همه چیز خود گذشته بود.

پس از سقوط خط فکری بنی‌صدر برای تثبیت خط انقلاب اسلامی در میان ارتش، همواره برای آنان سخنرانی می‌کرد و به روشنگری می‌پرداخت. وی افزون بر کارهای فرهنگی، سیاسی، نظامی، علمی، هنرمند و مخترع نیز بود. او طرح آبگرمکن و اجاق گاز را داد و یک موتور پمپ آبی ساخت و در این زمینه استعدادی ویژه داشت.

سرانجام به تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۶۰ پس از ادای نماز ظهر و عصر هنگام بازگشت به منزل هدف گلوله ناجوانمردانه منافقین امریکایی قرار گرفت و به شهادت رسید و پاداش یک عمر تلاش و فداکاری را از خدایش دریافت کرد.

حجة الاسلام والمسلمين شهيد حسين صادقي امام جماعت مسجد ازنا

اين شهيد به سال ۱۳۰۲ در روسـتای «مشكك» از روسـتاهای شهرستان «اليگودرز» و در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. دوران کودکی را با آموزش‌های ابتدایی در زادگاهش به پایان برد. پس از آن جاذبه علوم اسلامی و معارف دینی، او را به حوزه علمیه قم کشاند و به فراگیری علوم اسلامی تشویق کرد. او مدت سی سال در حوزه، به آموزش اشتغال داشت و از محضر اساتیدی چون امام خمینی و آیه‌الله مشکینی بهره‌مند گردید. ایشان بیشترین اوقات خویش را، صرف تبلیغات دینی نمود و توانست مساجد بسیاری، در نقاط گوناگون بنا کند. در زمان همه‌پرسی شاه، پیرامون لوایح شش‌گانه و فرماندوم شاه را تحریم کرد. در نتیجه دستگیر و به زندان قصر و قزل‌قلعه روانه گردید. هنگامی که رژیم شاه، سینما رکس آبادان را به آتش کشید و بسیاری از برادران و خواهران را زنده سوزاند، تا بلکه بتواند اذهان را از حرکت انقلاب منحرف کند؛ شهيد صادقي به این عمل وحشیانه اعتراض کرد و در ماه رمضان همان سال دستگیر و در زندان ساواک اليگودرز زندانی گردید و در ماه محرم، که اعتصابات و تظاهرات به اوج خود رسیده بود، آزاد شد. پس از پیروزی انقلاب، مسئول کمیته انقلاب و بنیاد مسکن، خزانه‌دار هلال

احمر، مؤسس صندوق قرض الحسنه و قاضی شرع الیگودرز و ازنا گردید. در ضمن امام جماعت شهر ازنا را نیز عهده‌دار بود. آخرین سمت او نمایندگی مردم درود و ازنا در مجلس شورای اسلامی بود. ایشان از شمار شهیدان حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی است که به تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ با کاروان ۷۲ تن شهدای کربلای ایران به جانان پیوست و نامش جاودانه شد. راهش مستدام و جایگاهش نزد حق مقبول و مشکور باد.

شهید حجه الاسلام سید ابوالفضل موسوی
امام جماعت مسجد لسان الارض اصفهان

وی به سال ۱۳۲۸ هـ ش در محل «اندان» خمینی شهر در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان برد. سپس در مدرسه علمیه «مشکوة» خمینی شهر به فراگیری علوم اسلامی پرداخت و پس از دو سال رهسپار حوزه علمیه قم شد و شناخت علوم اسلامی را پی گرفت. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ عازم اصفهان شد و از درس حوزه علمیه اصفهان بهره گرفت.

او در اخلاق فردی و خانوادگی و اجتماعی، به سرشت‌های نیک اسلامی و انسانی، خویش را آراسته بود. او فردی صمیمی و مهربان و با عاطفه و مقاوم و استوار بود. در برابر مشکلات بر خویش مسلط می‌شد و پایداری و شکیبایی می‌ورزید. هر حرکت اجتماعی و مردمی را که آغاز می‌کرد، هرچه بیشتر با مشکلات و موانع روبه‌رو می‌گردید، مقاومت‌تر و با حوصله‌تر می‌شد تا به نتیجه می‌رسید.

در خانواده برخورد‌هایی اسلامی و انسانی داشت. آنان را به راه خیر و کار نیک دعوت می‌کرد و در تربیت و باروری ذهن و روان آنان، بسیار می‌کوشید.

چندان در خصوص روابط خانوادگی و فرزندان خود، تعهدش ناس نبود و چنان در امر آموزش و پرورش آنان کوشیده بود که شهادت او

(طبق اعتراف همسر و فرزندانش) نگرانی و ناراحتی چندانی پدید نیامورد، زیرا افراد خانواده که از پیش ساخته شده بودند و ذهنیتی والانگر و هدفدار داشتند، با شهادت پدر معقول برخورد کردند و استوار در برابر این غم جانکاه ایستادند.

در روابط اجتماعی نیز، اخلاق اجتماعی و اسلامی را مراعات می‌کرد. در هنگام بحث و گفت‌وگو با افراد و افکار گوناگون، بسیار خوش برخورد بود و تندی به خرج نمی‌داد. صاحبان عقاید و افکار و خطوط گوناگون، به ویژه منافقان را به گفت‌وگو دعوت می‌کرد و با آنان به سخن می‌نشست و به هدایت آنان کمر می‌بست، به طوری که چند منافق در پرتو روشنفکری و هدایت او به راه بازگشتند و به حق پیشگان پیوستند.

فعالیت‌های شهید

شهید موسوی، پیش از انقلاب همراه با برادران مبارز و متعهد، به تلاش و فعالیت در راه پیشبرد انقلاب اسلامی پرداخت و از ره آوردهای تلاش‌های چشمگیر، علاوه بر سخنرانی‌های افشاگرانه و معرفی امام و انقلاب، موارد زیر را می‌توان نام برد.

- ۱ - تشکیل هیئت حجتیه که با عنوان دعای سمات تمام هفته به انسان‌سازی مشغول بود.
- ۲ - تأسیس کتابخانه حجتیه که این کار با مشارکت دیگران انجام گرفت و او در آن نقشی مؤثر داشت.
- ۳ - بنیان نهادن مدرسه علمیه حجتیه. وی در این کار با مشکلات فراوانی روبه‌رو گردید. لیکن پایداری و صبر نشان داد و بر تمام این مشکلات فائق

آمد.

۴ - تأسیس صندوق قرض الحسنه حضرت حجت علیه السلام و صندوق خیریه، از دیگر فعالیت‌هایش به‌شمار می‌رود. وی پس از پیروزی انقلاب از شمار اندک روحانیانی بود که فعالانه در کمیته‌های انقلاب در پاسداری، شب‌ها شرکت می‌کرد و در زمینه رفع مشکلات شهر، در آغاز پیروزی انقلاب نقشی به‌سزا داشت.

۵ - مدت شش ماه نیز مسئول کمیته فرهنگی جهاد سازندگی خمینی‌شهر بود، سپس عضو شورای محل گردید و با نشان دادن لیاقت و کارایی به سمت عضو شورای مرکزی شهر انتخاب گردید. از گام‌های مؤثر دیگر او، کوشش‌های پیگیر در ساختن راه‌های صحرایی برای کشاورزان مستضعف و احداث پل و کارهای عمرانی، هم‌چون مدرسه ابتدایی و راهنمایی شهید حسن کریمی است.

۶ - در اصفهان نیز افزون بر فعالیت‌هایی که در خمینی‌شهر داشت، در مسجد لسان الارض به عنوان «امام جماعت» ادای وظیفه می‌کرد. در تشکیل ستاد بسیج نیز نقشی فعال داشت و در کلاس‌های اخلاق در ستاد بسیج، تدریس می‌کرد. در اواخر دوره زندگی نماز ظهر و عصر را در دانشگاه بر پا می‌داشت و پس از نماز جماعت، به هدایت برادران و خواهران دانشجو می‌پرداخت.

سرانجام به تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۰ هنگام بازگشت از نماز جماعت در خمینی‌شهر، هدف گلوله دستیاران داخلی امریکا قرار گرفت و به پایگاه بلند شهادت عروج کرد.

شهید حجه‌الاسلام حاج شیخ حبیب‌الله شریعتی‌فرد
امام جماعت مسجد حضرت محمد شهرستان گرگان

وی در سال ۱۳۱۱ هـ ش در قریه «اندرات» بخش هزار جریب مازندران زاده شد. آموزش‌های ابتدایی را در زادگاه خویش پشت سر نهاد و در سنین کودکی به آموزش علوم دینی پرداخت. در شهرستان گرگان دوره سطح را گذراند و از آن پس به مدت ده سال، در حوزه علمیه مشهد و سپس در حوزه نجف نزد عالمان بزرگ به ویژه امام خمینی، فقه و اصول را فرا گرفت.

در سال ۱۳۵۴ به دستور صدام از عراق اخراج گردید و در گرگان سکونت گزید و در مسجد حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به اقامه نماز جماعت و ارشاد مسلمین پرداخت و در مدرسه رضویه به تدریس علوم دینی همت گماشت.

سرانجام در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۶۰ به همراه فرزند پاسدارش، که به حق از فرزندان صدیق قرآن و انقلاب اسلامی بود، در حالی که عازم قم بودند و در ساعت یازده شب به جنگل آمل رسید که با راه‌پندان مصنوعی ماشین آنها را متوقف کردند و پدر و پسر را از ماشین پیاده کردند و به جنگل بردند و پس از شکنجه زیاد با رگبار، سینه‌های آنان را آماج گلوله قرار دادند و بدین گونه این مرزبانان حماسه جاوید را به شهادت رساندند.

شهید حجه الاسلام عبدالحسین رضایی
امام جماعت مسجد روستای بی‌بالان رودسر

ایشان در سال ۱۳۰۶ هـ ش در «اشکور سفلی» در شهرستان رودسر در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را به پایان برد، سپس در ۱۶ سالگی در رودسر به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۲۴ در ۱۸ سالگی رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به فراگیری علوم دینی ادامه داد و به تدریس نیز اشتغال ورزید. او عالمی مؤمن، باوقار و متخلق به اخلاق حسنه، خوش برخورد و دارای صفات برجسته و اخلاق پسندیده بود و در متانت و حیا و عزت نفس در میان روحانیون رودسر و حومه نمونه و ممتاز بود و در عمل به واجبات و ادای مستحبات کمال مواظبت را داشت و به نماز شب اهتمام فوق‌العاده‌ای می‌ورزید. او فردی منظم، با گفتاری نافذ و در عین حال از ملاحظاتی خاص برخوردار بود، به اهل بییت طاهرین علیهم‌السلام و خاندان رسالت محبتی ویژه داشت. در سال، چند ماه به محل اصلی خود «اشکور» می‌رفت و ضمن اجرای امور کشاورزی، به نشر احکام و مسائل اسلامی و هدایت مردم می‌پرداخت. در زندگی شریف‌النفس و منیع‌الطبع بود و قسمت اعظم امر معاش خود را به وسیله کشاورزی اداره می‌کرد و علاقه خاصی به کار کشاورزی داشت و خود شخصا مانند یک کارگر کار می‌کرد.

در سال ۱۳۳۲ به دعوت اهالی روستای «بیبیلان» رودسر به آن محل رفت و به اقامه نماز جماعت و تبلیغ اسلام و ارشاد و هدایت مردم پرداخت. در دوران انقلاب در تظاهرات هرات و راهپیمایی‌ها شرکتی فعال داشت و پس از پیروزی انقلاب در پاسداری از دست‌آوره‌های نهضت از بسیج کوششی‌دریغ‌نورزید و درعین حال به سبب اشتغال به کشاورزی و فعالیت‌های فرهنگی و عمومی با اصرار دوستان روحانی، تدریس احکام و اخلاق در سپاه رودسر و بسیج کلاچای را پذیرفت و به خدمت مشغول شد. در روستای محل سکونت او، افراد منافق و ضدانقلاب وجود داشت که سال‌ها با او در مخاصمه و اختلاف به سر می‌بردند. مسئولیت فرهنگی آموزشی او در نهادهای انقلابی سبب احساس خطر برای گروه‌های گمراه شد و درصدد برآمدند تا او را که سدره آنان بود، از میان بردارند و مدت‌ها در کمین او بودند تا این که سرانجام در غروب روز شنبه ۲۵ دی ۱۳۶۱ هنگامی که از بسیج کلاچای باز می‌گشت، مورد حمله سه فرد مسلح قرار گرفت و با شلیک سه گلوله به شهادت رسید. پس از ساعتی خانواده‌اش بالای سر او حاضر شدند و او را به چنان وضعی دیدند. یکی از دخترهایش که ۱۶ سال داشت، با دیدن پدر در آن حال، مبتلا به حالت شوک شد و پس از دو هفته به پدر شهیدش پیوست.

شهید حجه الاسلام حاج شیخ محمد خواجه امام جماعت مسجد سید شهرستان بم

وی به سال ۱۳۰۹ هـ ش در خانواده‌ای مذهبی در شهرستان بم دیده به هستی گشود. در چهار سالگی پدرش را از دست داد و بارنچ‌های زندگی آشنا شد.

آموزش ابتدایی را در زادگاهش گذراند. در پانزده سالگی همراه با کار و تأمین معاش، حضور روحانیونی را که به شهرستان بم می‌آمدند، غنیمت شمرد، از آنان پاره‌ای از علوم اسلامی را آموخت.

در پرتو ایمان به خدا آرامشی ویژه داشت و از سکینه الهی برخوردار بود. او همواره تبسم بر لب داشت و با مردم به نرمی و مهربانی برخورد می‌کرد و در برابر نامردان و ستمگران خشن و پر صلابت بود. کم سخن می‌گفت و درگاه کلام، گزیده گوی بود، او به راستی برای طلاب نمونه بود.

وی همگی بلند داشت و خداترسی در ژرفای درونش راه یافته بود. همراه با درس، کار می‌کرد و تأمین معاش می‌نمود. روحی با گذشت و ایثار داشت.

منکرات و خلاف رضای الهی را تحمل نمی‌کرد و با آنها به مبارزه برمی‌خاست؛ در پرتو این اخلاق و این باطن پاک، گروهی از جوانان را جذب کرد و آنان را با تربیت و دین باور بار آورد.

پس از فوت آیه‌الله بروجردی، امام جماعت مسجد سید شهرستان بم شد. در این مسجد معمولاً افراد مستضعف و کارگر نماز می‌خواندند.

در روزگاری که کمتر کسی در شهرستان بم از رساله امام سخن می‌گفت. شب‌ها بعد از نماز مسایل رساله امام را به آنان می‌آموخت، مجالس سخنرانی و بحث و حدیث و تفسیر نهج‌البلاغه تشکیل می‌داد ایشان چندین بار در ماه رمضان برای تبلیغ به شهرهای محروم از جمله ایرانشهر و میناب سفر کرد. این شهید به رهبری امام و اطاعت از او سخت پایبند بود. پیش از پیروزی یکی از سخنرانی‌های خود، بحث خود را ویژه زندگانی امام امت قرار داد. امام آن روزها در نجف بودند. بسر اثر این روش‌نگری‌ها او را به شهربانی بردند و مورد بازجویی قرار دادند. پخش اعلامیه، کتاب، نوار، کمک به سربازانی که به فرمان امام از سربازخانه‌ها قرار می‌کردند، از برنامه‌های او بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران در بم، از طریق برگزاری نماز جماعت و بیان احکام اسلام، برای برادران پاسدار و همچنین آشناسازی آنان با اسلام و قرآن، به اسلام و انقلاب خدمت کرد. پس از تشکیل مدرسه علمیه قائمیه بم توسط شهید محراب آیه‌الله صدوقی، به سمت مدرس این مدرسه انتخاب گردید. پیش از شهادت، چهار تن از فرزندان و بستگان نزدیکش را از دست داد. يك پسر او در عملیات والفجر سه مفقود الاثر گردید و پسر دیگرش در عملیات والفجر چهار از ناحیه يك چشم معلول شد و خواهرزاده و دامادش نیز شهید شدند و گویا به خود او نیز الهام شده بود که به زودی شهید خواهد شد. در چند ماه آخر زندگی همواره از شهادت و مرگ سخن می‌گفت. هر جا که می‌نشست و یا می‌خوابید آیه شریفه «**انالله و انا اليه راجعون**» را قرائت می‌کرد و شهادتین می‌گفت.

سرانجام این پاک باخته و ارسته و عاشق دل سوخته پاداش خویش را از خداوند متعال دریافت کرد و در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۶۲ شب هنگام، در حالی که مشغول قرائت قرآن در منزل بود، او را به درب منزل صدا زدند و همانجا قلب داغدار این بزرگوار را با ضرب گلوله سوراخ کردند. ضد انقلاب و منافقین، این قلب پر مهر و مردم دوست را از کار انداختند و قلب مردم مسلمان شهرستان بم را جریحدار ساختند.

شهید حجه الاسلام سید محمد وحیدی
امام جماعت مسجد انصار المهدی کوی طلاب مشهد

وی در شب بیست و هفتم ماه رجب سال ۱۳۷۹ هـ ق، مصادف با شب بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مشهد به دنیا آمد.

دوران ابتدایی را در مشهد گذراند و قرآن را نزد پدر آموخت و سپس برای آموختن تجوید در درس استادان این فن حضور یافت پس از دبیرستان برای آموختن علوم اسلامی راهی حوزه علمیه مشهد شد و در مدرسه «آقامروارید» به تحصیل ادبیات عرب پرداخت. کتاب لمعه را نزد حجه الاسلام واعظ طبسی آموخت و همچنان تحصیلات را ادامه داد.

این شهید، اخلاقی نیک و معاشرتی پر جاذبه داشت، مودب، متین و پارسا بود. به قرائت قرآن علاقه داشت و بسیار قرآن می خواند. به نماز شب عشق می ورزید و کمتر شبی از این فیض بزرگ محروم می ماند.

در سال های قبل از پیروزی انقلاب، مبارزی جوان و فعال بود که مهارت دروغین ساواک و دربار را به مسخره می گرفت. در نشر اعلامیه ها و پخش شب نامه ها، کوشش هایی فراوان داشت و در تظاهرات و راهپیمایی ها، با شرکت مؤثر خود به پیشبرد اهداف اسلامی کوشید.

پس از فرمان امام، مبنی بر یادگیری فنون نظامی، به تشکیل انجمن «انصار المهدی» پرداخت. نخست در مسجد کرامت و سپس در مسجد انصار المهدی واقع در کوی طلاب مشهد، به خدمت مشغول شد.

همراه با آموزش نظامی، به تشکیل کلاس‌های قرآن و اصول عقاید، برای نوجوانان محله خود همت کرد. وقتی آتش جنگ، هستی مردم جنوب و غرب را به نابودی کشید، او به‌طور داوطلب به خط مقدم جبهه‌ها شتافت. نزدیک به پنج ماه با دشمن یعنی پیکار کرد و هرگز از خط مقدم عقب ننشست.

فرمانده گروه در جبهه، از او به عنوان انسانی با ایمان، متقی، شجاع، مبلغ و امام جماعتی متقی یاد می‌کند. سخنان مطمئن او در حادثه‌ها روحیه‌ساز همسران همزمش بود.

سرانجام در دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ در خط مقدم جبهه «بازی دراز»، در حال صعود به قلعه نظامی ۱۱۵۰ پهلویس به وسیله ترکش ظلم از هم درید و روان پاکش به پاکان روزگار پیوست.

شهید حجه الاسلام محمد حسن شریف قنوتی
امام جماعت مسجد امام خمینی بروجرد

وی در سرزمین سبز و گرم جنوب، در ساحل دل‌انگیز «اروندکنار» از توابع آبادان و در سال ۱۳۱۳ هـ ش چشم به جهان گشود. از همان ابتدا علاقه‌ای خاص به روحانیت داشت، به همین علت بعد از گذراندن دوران ابتدایی در زادگاهش به حوزه علمیه بروجرد رفت و مقدمات علوم اسلامی را در آن حوزه آموخت. بعد از گذراندن مقدمات به سوی حوزه قم بار سفر بست و شایسته و کوشا به دروس حوزه دل داد و از محضر استادان فیض‌ها برد. ۲۶ ساله بود که از سوی برخی از علمای برجسته قم برای تبلیغ به اردکان فارس فرستاده شد. با آن که در ابتدای میان‌سالی بود چنان عاقلانه در اداره امور اجتماعی - دینی آن دیار کوشید که به زودی مورد احترام و توجه و اعتماد اهالی واقع گردید. چندین حمام و هیجده مسجد بنا کرد. تمام مستضعفین آن دیار او را دوست می‌داشتند و با او رابطه‌ای مستقیم داشتند. وی نیز با پوششی از خدمات درمانی - مالی، اهالی را اداره می‌کرد. برایشان کار می‌یافت، قرض می‌گرفت و راهی برای گذران زندگی‌شان می‌گشود. در گشایش صندوق قرض‌الحسنه‌ای به خاطر محرومان زحمت‌ها کشید و صندوق کم‌کم به یتیمان منطقه را هم گشود، وجود با برکنش در عنوان

جوانی و در مرز میان سالی، علت واقعی وحدت بین طوایف گوناگون منطقه شد.

همپای مسئولیت امام جماعت در مسجد، فعالیت‌های اجتماعی بسیاری را برعهده داشت و بعد از اقامه نماز جماعت به سخنرانی می‌پرداخت و جامعه را با فریب‌ها، دورویی‌ها، اسلام‌فروشی‌ها و ضد دین بودن رژیم ستمشاهی آشنا می‌کرد. حکیمانه و با ملایمت، روشنگر نسل جوان دیارش شد.

در اواخر سال ۱۳۴۲ به جرم سخنرانی برضد دستگاه و تکثیر اعلامیه‌های امام دستگیر شد و به زندان افتاد. ساواک شیراز نتوانست او را زیاد در زندان نگاه دارد، قبیله اطراف شیراز و اردکان که به او علاقه فراوانی داشتند با مراجعه به ژاندارمری اردکان، به ساواک اخطار کردند که اگر او آزاد نشود کشتار عظیمی پیش خواهد آمد. ساواک برای آرام نگه داشتن ایل‌ها به شرط ممنوع بودن سخنرانی، او را آزاد ساخت.

بار دیگر ساواک شیراز، وجودش را خطرناک تشخیص داد و برای دستگیری‌اش به خانه مسکونی او هجوم آورد اما او از راه بام به خانه‌های همسایه گریخت و با نام مخفی «شریف» به اصفهان رفت و به فعالیت‌های سیاسی‌اش ادامه داد.

بار سوم ساواک دستگیرش کرد و در زندان تن پاکش را به دردناکترین شکنجه‌ها مبتلا ساخت، چنان‌که تمام ناخن‌های دو پایش را کشیدند، بعد از آزادی از زندان برای پنهان ساختن این آزمایش بزرگ، پاهار را حنا می‌بست تا مبادا گرد ریایی بر دامن پاکش بنشیند.

از دوستان و جوانان، انجمنی فراهم ساخت و همراه با انتشار آیات قرآن و تفسیر و تحلیل‌ها، به تبلیغ انقلاب کمر بست. ساواک برای چندمین بار

دستگیرش ساخت و به زندان اهوار منتقلش کرد. در زندان برای دوستان همیند سخنرانی می‌کرد، آنها را به شورش و قیام علیه ستمگران شاهی برمی‌انگیخت. مدتی هم اعتصاب غذا کرد و لب به طعام نگشود.

ساواک ماندن او را در زندان صلاح ندید، چون نمی‌توانست جلوی سخنرانی و تبلیغاتش را در زندان بگیرد، دوباره او را به شرط آن که سخنرانی نکند، آزاد ساخت، البته در این آزادی، قیام مردم مسجد سلیمان که رهایی او را خواستار شده بودند، مؤثر بود.

بعد از آزادی به بروجرد رفت و راهپیمائی‌های ضد رژیم را به راه انداخت. نظم تظاهرات و شعارها را به دست گرفت و قیامتی در شهر برانگیخت. او پا به پای انقلاب به مبارزاتش ادامه داد تا جوانه سبز جمهوری اسلامی رشد کرد و عاقبت در ۲۲ بهمن به ثمر نشست.

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه جنوب شتافت و از نزدیک با جبهه‌ها آشنا شد و کمبودها را از نزدیک حس کرد. دوباره به بروجرد بازگشت و در مسجد امام خمینی بروجرد ضمن اقامه نماز جماعت برای مردم مسلمان، به تشکیل ستاد کم‌رسانی به جبهه اقدام کرد و هر بار با کامیون‌های نان، خشکبار، آذوقه و حتی همراه با نیروی انسانی به جبهه‌ها سفر کرد.

برای آخرین بار با هم‌رزمش شهید حجت‌الله برخوردار همراه یک گروه ۳۶ نفری به خرمشهر بار سفر بست و مسئولیت مهمات‌رسانی به جبهه خرمشهر را به عهده گرفت و هم‌زمان با این مسئولیت در تشکیل گروه‌های مقاومت و گروهان‌های حمله‌تلاشی فراوان کرد. حاصل این زحمات تشکیل لشکر «الله اکبر» بود. که از سه شاخه محمد رسول الله، علی ولی الله و ثارالله، متشکل بود.

در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۵۹ در یکی از مأموریت‌ها که خودروی حامل مهمات را به رزمندگان داخل خرمشهر می‌رساند، مورد حمله صدامیان واقع شد. آنقدر با اسلحه‌اش مقاومت کرده بود که لوله اسلحه از شدت آتش گداخته بود، تا آن که رگبار مدام مسلسل سنگین دشمن ابتدا دست چپ و سپس سینه پر از عشق و محبتش را از هم درید و در خون خویش غلتید و شربت شهادت نوشید.

حجۀ الاسلام و المسلمین سیدتقی حسینی طباطبائی امام جماعت مسجد حکیم زابل

وی به سال ۱۳۰۷ هـ ش در خانواده‌ای کشاورز و محروم، در چانگ از روستاهای شهرستان زابل، گام به گیتی نهاد.

پدر بزرگش حجۀ الاسلام سید حسین چانگی مردی مبارز بود، که همواره در مقابل خودکامگی رضاخان قلدرد، به مخالفت آشکار می‌پرداخت. در این دوران، چندین بار ممنوع‌المنبر گردید و به بیرجند تبعید شد. در تبعید گرچه شدیداً تحت نظر بود؛ لکن مبارزات خود را بر ضد نظام حاکم ادامه داد. پدرش مرحوم سید علی حسینی نیز مردی پارسا و مبارز و به اصول و فروع مذهب سخت پایبند بود.

دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان برد. عشق به فراگیری معارف اسلامی او را رهسپار حوزه‌های علمیه مشهد و قم و نجف کرد و از استادان این حوزه‌ها بهره‌های فراوان گرفت. شهید حسینی، با هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت، زبان عربی و تاریخ سیاسی مختصری آموزشی آموخت، سپس به مطالعه کتب تاریخ اسلامی و نهج‌البلاغه پرداخت. پس از طی مقدمات و سطح، به درس خارج راه یافت و از شاگردان برجسته این درس‌ها بود؛ به گونه‌ای که وقتی استاد به زبان فارسی درس می‌گفت، او درس را به زبان عربی می‌نوشت، که این یادداشت‌ها در کتابخانه شخصی ایشان موجود است. در علم منطق کتابی به نظم در آورد، بدان امید که در صورت فراهم

آمدن امکانات مالی آن را به چاپ برساند؛ لکن به این کار موفق نشد. پس از رنج‌های بسیاری که در راه کسب علم و دانش کشید و بار سنگین تهیدستی را همواره بر دوش احساس می‌کرد، سرانجام به مقام والای «اجتهاد» رسید.

ایشان ارگری، تواضع، قاطعیت، امانت، زندگی ساده و ایمان و اخلاص از خصالت‌های اخلاقی او بود و شب زنده‌دار و اهل دعا و ذکر بود و در مقام درسی برخی اجازات را از مراجع بزرگ دریافت کرد.

پس از پایان دوران طلبگی، تصمیم داشت در مشهد اقامت گزیند. ولی به تقاضای مردم زابل از آیه‌الله میلانی، از آن پس این شهید بزرگوار حوزه را ترک گفت و در زابل به ارشاد مردم پرداخت.

در سال ۱۳۴۲ به نمایندگی از آیه‌الله حکیم در زابل، مسجد و مدرسه و کتابخانه‌ای به نام معظم‌له، بنا کرد و به اقامه نماز جماعت پرداخت. عده‌ای از طلاب نیز در شمار شاگردان ایشان در آن مدرسه بودند که در حال حاضر، پایه‌های استواری برای انقلاب اسلامی در منطقه به‌شمار می‌رود.

پس از فوت آیه‌الله حکیم، نماینده حضرت امام خمینی در زابل شد. در این سال‌ها وارد حساس‌ترین مرحله زندگی خود شده بود، زیرا مبارزه و فعالیت‌های تبلیغی ایشان گسترش یافت و کار آگاه نمودن مردم اوج گرفت. از این‌رو فشار ساواک برایشان نیز افزایش یافت و منزل او پایگاه مبارزان و مجاهدان راستین انقلاب، برضد رژیم طاغوت شد. طلاب و روحانیان مبارز، با مساعدت او به مرز افغانستان و پاکستان و از آنجا به عراق و فلسطین و لبنان می‌رفتند و به کار تبلیغ و آموزش کارهای چریکی می‌پرداختند. در همین زمینه، شهید سید علی اندرزگو مبارز خستگی‌ناپذیر، به وسیله

آیه‌الله خامنه‌ای و حجج‌اسلام رفسنجانی و طبیبی به ایشان معرفی شد که چندین بار با مساعدت و یاری شهید حسینی، از مرز عبور داده شد و برای ملاقات با امام خمینی و گسترش فعالیت به خارج از کشور سفر کرد.

در سال ۱۳۵۰ که عده‌ای از روحانیان به زابل تبعید شدند، شهید حسینی با آنان ارتباط برقرار نمود و زمینه تبادل افکار و سازماندهی نهضت را در این خطه از کشور فراهم می‌آورد.

شهید حسینی در جریان مبارزات مردمی، با دانشگاه‌ها و دانشجویان مسلمان در ارتباط بود و در سال ۱۳۵۳ که گروهی از دانشجویان دانشگاه اهواز دستگیر شدند، به سبب اعتراف یکی از دانشجویان دستگیر شد. ساواک به ارتباط ایشان با دانشجویان پی‌برد و پس از مدتی پیگیری، سرانجام پس از محاصره منزل و مدرسه علمیه زابل، او را دستگیر کردند و به تهران بردند. پس از این جریان، تا مدت‌ها کسی از ایشان خبری نداشت، تا این که به وسیله یکی از مأموران زندان قصر، خانواده او از حال ایشان اطلاع یافتند. در دوران بازداشت در کمیته، شکنجه‌ها شد و آزارها دید و چون رژیم نتوانست اطلاعاتی از او کسب کند، او را به زندان قصر انتقال داد.

پس از زندان، دیگر بار به سرزمین وطن، زابل بازگشت و به یاری مردم دیار خود شتافت و آنان را در برابر نابسامانی‌ها و مشکلات مادی و معنوی توان بخشید و با تشکیل جلسات تفسیر و درس قرآن، به هدایت آنان کمر بست و ایشان را با ستم‌هایی که بر آنان رفته بود، آگاه ساخت.

شهید حسینی شاعری خوش ذوق و نویسنده‌ای توانا بود. کتابی به نام «منتهی المیزان» و جزوه‌ای به عربی، در مدح امام علی علیه‌السلام نگاشت. وی به زبان عربی تسلط داشت و با زبان انگلیسی نیز آشنا بود.

در روزهای سپاه حاکمیت طاغوت، در کنار اداره مدرسه علمیه زابل و امامت جماعت، به تبلیغ میانی اسلام و ارزش‌های عالی دینی می‌پرداخت. از مسائل مهمی که همواره ذهن او را به خود مشغول می‌داشت؛ وحدت شیعه و سنی بود که در راه تحقق آن سعی بلیغ می‌کرد و تفرقه را ابزار استعمار می‌شمرد که در آن منطقه محروم، دشمن با استفاده از فقر مادی و فرهنگی مردم، تلاش داشت تا از این حربه استفاده نماید.

در سال‌های ۵۶ - ۵۷ که مبارزه مردم مسلمان ایران زمین، به اوج خود رسیده بود، او به سازماندهی نیروها پرداخت و با تهیه اسلحه مبارزان مسلمان کشور، از جمله قم و یزد و اصفهان و کرمان و مشهد را پشتیبانی کرد و توان بخشید. در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شخصاً جریبان امور را رهبری می‌نمود و کاملاً مراقب بود که گروه‌های غیراسلامی نفوذ نکنند.

پیش از انقلاب، به عراق و مکه مسافرت نمود. پس از پیروزی نیز در سال ۱۳۵۸ به کشورهای گوناگون سفر کرد، تا اهداف انقلاب را تبیین کند و با دانشمندان کشورهای مغرب، مصر، سودان و عربستان سعودی رابطه برقرار سازد.

پس از پیروزی در پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب آرام نداشت و در محافظت از اسلحه و مهمات شهرانی و همچنین پادگان زابل، بسیار کوشید. در بازندهای پی‌پای از کلیه پاسگاه‌های مرزی، اسلحه و مهمات را صورت‌برداری کرد و با ایراد سخنانی آنان را به خدمت برای حکومت اسلامی فرا خواند. حفظ و حراست بیت‌المال و جلوگیری از نفوذ عناصر ضدانقلاب در ادارات و شرکت‌ها، از اقدامات دیگر اوست. همچنین در تشکیل جامعه اسلامی سیستانی‌ها در زاهدان نقشی مؤثر داشت.

در آغاز پیروزی انقلاب، حاکم شرع و مسئول کمیته انقلاب زابل بود. پس از مطرح شدن موضوع انتخابات مجلس شورای اسلامی، به عنوان نماینده مردم زابل به سنگر مجلس رفت.

در مجلس از چهره‌های محترم، وفادار و خط‌امامی بود و میان نمایندگان احترامی ویژه داشت، نمایندگان مردم به او ارج می‌نهادند و با او نماز می‌گذاشتند و او یکی از ائمه جماعات مجلس بود.

در ایام نمایندگی، ضمن کوشش برای بهبود وضع فرهنگی و اقتصادی سیستان با سخنرانی‌های خود در مجلس، و نماز جمعه‌های شهرستان‌ها و دیگر مجامع، بر ضد کلیه خطوط انحرافی و عوامل ضدانقلاب، تلاشی صادقانه و خالصانه داشت. او چون همه عالمان راستین همواره یار مظلومان و محرومان سیستان بود و از سرمایه‌داران بی‌درد دوری می‌گزید و در اندیشه و عمل، همراه مستضعفان بود و از هرگونه دفاع و حمایت از زران‌دوزان متصرف دوری می‌گزید. مسائل و مشکلات مردم محروم را در مجلس مطرح می‌ساخت و با قاطعیت پی‌گیری می‌کرد. از جمله مسئله آب سیستان را که امری حیاتی بود، همچنین جاده زابل را که از اهمیتی خاص برخوردار بود، پی‌گیری و اقدامات مؤثری نیز انجام داد.

این عالم وارسته و دوست راستین محرومان، سرانجام پس از يك عمر جهاد و مجاهدت، در ۷ تیر ۱۳۶۰ همراه با دیگر عاشق‌سورانیان ایران، در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به مقام والای شهادت دست یافت.

روانش شاد باد.

شهید حجه الاسلام علی عامری
امام جماعت مسجد جازمویان کرمان

وی در جنوب شِرق و کرمان در خانواده‌ای مذهبی و محروم و زحمتکش، در دهکده «اختیارآباد» به سال ۱۳۳۷ هـ ش چشم به جهان گشود.

سال‌های کودکی را همراه همسالان خویش در حال و هوای زادگاهش به سرآورد و جان کودکانه را از لطف و شادمانی باشکوه طبیعت زادگاهش انباشت. چون دیگر نونهالان آن دیار دوره ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد.

او که از بطن محرومیت و زحمت قد برافراشته بود، درد جامعه‌اش را با یاخته‌های وجودش، زجر محروم بودن و ضعیف نگاه داشته شدن را با خون و گوشت و پوستش، احساس کرده بود.

تربیت مذهبی و علاقه فطری‌اش به اسلام و احکام الهی و مجالستش با روحانیان متعهد، او را به سوی حوزه‌های علمیه سوق داد. بلافاصله پس از اتمام دوره ابتدایی در سال ۱۳۵۳ به کرمان بار سفر بست و سپس به حوزه علمیه قم شتافت و در مدرسه «کرمانی‌ها» نام نوشت و مقدمات را در آن مدرسه به پایان برد و سپس دوره سطح را به‌طور آزاد ادامه داد.

استبداد ستمشاهی، که گستره میهن اسلامی را به زندانی تاریک برای مسلمانان

و به خصوص تفکر شیعی تبدیل کرده بود، دل جوان او را می‌آزرد و روح پاک وی را به زنجیر می‌کشید. او با کتاب جامعه خویش همان قدر آشنا بود که با کتاب‌های درسی‌اش انس داشت.

آغاز نهضت بزرگ اسلامی، آغاز فعالیت‌های اجتماعی او به‌شمار می‌رود، در همه تظاهرات و در اکثر راهپیمایی‌ها و در رساندن اعلامیه‌ها و نوارهای رهبری به جامعه، کوششی خستگی‌ناپذیر داشت. شیوا می‌نوشت، و بلیغ سخن می‌گفت و این هر دو موهبت را برای استقرار حاکمیت الله به حراج عشق نهاد و چون خود از طبقه محروم و از دیاری دور افتاده بود، اکثر خدماتش را نیز از این گونه مکان‌ها آغاز می‌کرد. گاهی در جیرفت، زمانی در کهنوج و چندی نیز در منطقه جازموریان به امامت جماعت و تبلیغ دین اسلام گذراند و در این راه همه وجودش را وقف خدمت به محرومان ساخت.

وقتی جنگ آغاز شد، مسیر زندگانی او از حجره‌های درس به طرف خاکریزهای نبرد تغییر یافت. بارها و بارها عازم سنگرهای جهاد گردید و ماه‌ها و ماه‌ها دلیرانه برضد دشمن متجاوز بعثی جنگید تا سرانجام همان‌گونه که غریبان و تنه‌ها و بی‌نام آمده بود، در بیست و چهارمین روز اسفند ۱۳۶۲ و در عملیات خیبر، تن به بلای دوست سپرد و به خیل رفتگان و چابک‌سواران عشق پیوست. روحش با صالحان و پیامبران محشور باد.

شهید حجه الاسلام قاسم روحنده
امام جماعت مسجد مشهد

ایشان در سال ۱۳۰۸ هـ ش، به سرزمین خراسان و در روستای امان‌آباد، از توابع شهرستان شیروان، در خاندانی روحانی چشم به جهان گشود. در آن سال‌های دور، روستای زادگاه او همچون هزاران دهکده دیگر این مرز و بوم، دبستانی نداشت تا روستائیان پر اسعداد و محروم بتوانند از نعمت فرهنگ و آموختن و نوشتن سود ببرند. بدین‌گونه در آغاز به مکتب‌خانه‌های قدیم گام نهاد و از همان اوان طفولیت، خواندن قرآن را در مکتب آموخت. سپس نوشتن و خواندن را فرا گرفت.

روحانیت پدر و رشد مذهبی او و دور بودن از مظاهر دلفریب تمدن پوشالی غرب، سبب گرایش او به علوم اسلامی گردید. چهارده ساله بود که پس از آموزش علوم اولیه، رهسپار مشهد مقدس شد و به حوزه علمیه آن شهر پیوست. در مدرسه عباس‌قلی‌خان نام‌نویس شد و تحصیل علوم قدیم را آغاز کرد. درس را با فقر شدید و محرومیت‌های کمر شکن ادامه داد. با این همه ناکامی‌ها و درماندگی‌ها نتوانستند او را از صراط مستقیم خویش باز دارند یا غبار کدورتی بر دامان پاکیزه اعتقاداتش بنشانند. همان‌گونه مستحکم‌تر از نخست، مؤمنانه، متعبد، پرهیزگار، مهربان، به راه خویش ادامه داد.

با آن که خود از سلاله محرومان روزگار خویش بود و همواره در سخت‌ترین شرایط مالی زندگی می‌کرد، ولی دس‌تگیری و یـاوری

به تهدیدستان و درماندگان را هیچ‌گاه از یاد نبرد و در حد توان اندک خویش به محرومان جامعه رسیدگی می‌کرد.

در اوج خفقان رژیم حاکم به علت فعالیت‌های ضددولتی دستگیر و در زندان بجنورد دوران محکومیت خویش را به سرآورد.

وقتی انقلاب اسلامی شروع شد او نیز به مرز ۵۰ سالگی رسیده بود. کامل مردی روزگار دیده و رنج کشیده و عالم بود، که با بصیرت به توده میلیونی مردم به پا خاسته را همراهی می‌کرد. در همه تظاهرات، فعالیتی مؤثر و چشمگیر داشت و در صف مقدم تظاهرکنندگان آماده نبرد خونین با مزدوران ستمشاهی بود. در درگیری مقابل استانداری مشهد عاملی مؤثر بود.

همه ایام محرم و صفر را به روستاها مسافرت و سعی می‌کرد با ارشادها و روشن‌گری‌های خویش سطح فرهنگ و بینش این توده ستمدیده را بالا ببرد و آنان را به ریشه همه مفاسد و ستون تمامی جنایات آشنا سازد.

او یکی از پرکارترین نویسندگان شعارهای انقلابی بر دیوارهای شهر بود. در پخش اعلامیه‌ها و تفسیر نوارها و شبنامه‌ها تلاشی جانفشانه داشت.

پس از پیروزی انقلاب در سازمان تبلیغات مشهد مقدس به خدمت شایسته روزی خویش ادامه داد و در مسجد محل سکونت ضمن اقامه نماز جماعت وظایف مذهبی خویش را به جای می‌آورد.

با شروع تجاوز آشکار نظام ملحد بعث عراق به ایران اسلامی، او به پادگان ابونر رفت و سپس به سوی کردستان و قصر شیرین بار سفر بست.

در آخرین سفر زندگانی خود به جبهه‌های نور بر ضد ظلمت در ۳۰ مرداد ۱۳۶۲ در منطقه قوشچی به هنگام پیشروی به سوی خاکریز دشمن،

بیکر پاکش از ترکش‌های خصم غربال شد و بعد از يك عمر پاکدامنی و طهارت و خدمت، به جوار رحمت حق شتافت.

شهید حجه الاسلام فیض الله طهماسبی
امام جماعت مسجد سجادی روستای لاریم ساری

او در روستای لاریم از توابع ساری قدم به جهان گشود، با عطر باغ‌های پرتقال و نارنج در انبوه سبزه مراتع چون پرنده آزادی بالید و توان پرواز یافت. از تبار ساده‌دلان عاشق روستایی بود که استواری ایمان را با هوشیاری در هم آمیخته بود.

دوران ابتدایی را در زادگاهش و دوره راهنمایی را در قائم شهر و دوره دبیرستان را در ساری گذراند. خوش حافظه و با استعداد بود، از همان اوان زندگی خانواده مذهبی او نخستین مشوق مستقیم او در پیوستن به حوزه بود.

پس از فراغت از درس دبیرستانی، به حوزه علمیه ساری رفت و مقدمات را در آن مدرسه آموخت. در هنگام پیوستگی او به جامعه علوم حوزوی، انقلاب اسلامی نیز در اوج خود بود.

او به آرزوی ساختن و داشتن جامعه مسلمان کوشید و تمامی توان خود را در این راه نهاد.

به هنگام برگزاری در «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی» با آن‌که نوجوانی بیش نبود، همکلاسانش را از رفتن به جشن بازداشتی بود، او در آغاز انقلاب، مدرسه را به اعتصاب و تعطیل کشید و روزهای عمر نوجوانی و دبیرستانی خود را با نبرد تبلیغاتی برضد دستگاه و کارشکنی در نقشه‌های دولتی گذراند.

پس از پیروزی انقلاب هر چه نیرو و توان داشت در خدمت انقلاب و پاسداری از ارزش‌های انسانی آن نهاد. با آن که محل زندگی در روستا بود شب‌ها به خانه بازنگشت و تمام وقت برای زنده نگهداشتن شعله مبارزه، در ساری می‌ماند.

شهادت و فداکاری او در روزهای ۱۹ - ۲۲ بهمن، روز پیروزی اسلام، بر هیچ کس پوشیده نبود. نخستین درگیری‌هایی که در کردستان به وقوع پیوست، داوطلبانه به آن دیار شتافت و خالصانه رنج برد و بی‌هیچ چشم‌داشت و منتی و یا غروری به کار پرداخت.

وقتی منافقین در منطقه شمال، از آزادی اسلامی انقلاب، سوءاستفاده کردند و به تبلیغات دامن‌داری دست زدند و گروهی از جوانان بی‌تجربه خام را به سوی خود جلب کردند، او برای آشکار ساختن چهره واقعی سران آنها، همراه با دوست دلیر و رزمدهاش «شهید اسماعیل خلیلی»، تلاشی فراوان کرد.

هنگامی که سپاه پاسداران ساری شکل گرفت، او یکی از نخستین افراد شرکت کننده در این نهاد مردمی و انقلابی بود. در خنثی‌سازی توطئه‌های منافقین و جلوگیری از فرار آنان از راه فرعی، «لاریم - ساری» به سوی بابل، نقشی مؤثر داشت.

در همین هنگامه در شورای مسجد سجاد در سنگر تبلیغات و ارشاد کوشا بود و در قریه لاریم در کنار برپایی نماز جماعت به تشکیل انجمن اسلامی همت گماشت. در این زمینه روشنگر بسیاری از جوانان روستای خویش بود و اجازه نداد تبلیغات خانمان‌سوز منافقین ذهن ساده روستائیان را منحرف سازد.

وقتی بلوای جنگ از سوی دشمن تحمیل شد، به سودای شهادت به سوی جبهه‌ها شتافت و مدت‌ها در پشت جبهه فعالیت کرد و مخلصانه کوشید

و عاقبت در سومین سفرش به خط مقدم جبهه، در حمله «مطلع الفجر» در منطقه «گیلانغرب» به آستان ملکوتی الله راه یافت. پیکر مطهر و پاکش در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۶۰، چهار روز پس از شهادت با دست‌های مهربان مردم ساری تشییع و در بهشت شهیدان لاریم در خوابگاه ابدیش مدفون شد.

شهید حجه الاسلام ابراهیم خادم رضایی
امام جماعت مسجد امام حسن رامهرمز

وی در سال ۱۳۴۲ هـ ش در خانواده‌ای پایبند مذهب، به سرزمین گرم جنوب، در شهرستان رامهرمز دیده به جهان گشود. روح پاکیزه‌اش صفا و مهربانی جنوبیان و ایمان مستحکم را توأمان داشت. وضع مالی خانواده بد نبود. به همت پدر، نان و آبی می‌رسید و او به درس پرداخت، اما رنج گرسنگان و محرومیت مستضعفان رنجش می‌داد.

تحصیلات خویش را تا سال چهارم دبیرستان در زادگاهش گذراند. هماهنگ با درس، انجمن اسلامی دبیرستانشان را بنیان گذاشت. شکوه انقلاب فراگیر اسلامی به رهبری روحانیت، مسیر زندگانش را دگرگون ساخت. او که از آن همه اجحاف، بی‌بند و باری و ستم رژیم حاکم جابر پهلوی به جان آمده بود، با انقلاب گویا - که درهای قفس نامرئی حیاتش را گشوده بود - چنان عاشقانه به انقلاب پیوست که گویا در موج خروشان خلق به پا خاسته و به بارگاه ملکوت می‌رود و عاقبت محبتش به اسلام و روحانیت شیعی او را از درس‌های کلاسیک جدا ساخت و به سوی معارف اسلامی گسیل داشت.

در آغاز به حوزه علمیه بهبهان پیوست و سپس به مدرسه علمیه رامهرمز رفت. در آغاز تشکیل سپاه پاسداران رامهرمز، بلافاصله به عضویت این نهاد انقلابی درآمد و چندی نیز در دادگاه انقلاب همان دیار به ادای وظیفه و مبارزه با ضدانقلاب و گروه‌های ضدمردمی مشغول شد و سپس ضمن

اقامه نماز جماعت در مسجد امام حسن علیه السلام رامهرمز به تبلیغ و ارشاد پرداخت. با آغاز جنگ او جزو نخستین کسانی بود که راهی صحنه‌های نبرد شد. می‌توان گفت در بیشتر حمله‌ها و عملیات‌ها حضوری فعال و مؤثر داشت. با آغاز طرح «لیبیک یا خمینی» در این عملیات نام نوشت. ابتدا در یک مانور نظامی در رامهرمز شرکت جست و سپس برای حضور در مانور قدس به بهبهان رفت.

سرانجام در آخرین سفر خویش در بهمن سال ۱۳۶۲ عازم جبهه‌های نبرد شد و این بار به هنگام رفتن، دعا کرده بود که باز نگردد و دعایش مستجاب شد و در چهارمین روز اسفند ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۶، بهار زندگانش و آفتاب جوانیش با شهادت سرسبزتر و نورانی‌تر گردید.

شهید حجه الاسلام والمسلمین احمد قاینی نجفی

حجه الاسلام والمسلمین احمد قاینی نجفی فرزند مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد قاینی نجفی در سال ۱۳۲۱ در خانواده‌ای علم و فقاہت و تقوا پابا به عرصه هستی گذارد. فقه و اصول را در محضر پدر و ادامه تحصیلات را در محضر اساتیدی همچون آیه الله مشکینی، ستوده و امام خمینی ^{قدس سره} گذراند و از پیشگامان نهضت اسلامی بود با توجه به داشتن پدری عالم و مجاهد که با حاکمان زورگوی عراق و استعمار بریتانیا در افتاد و تبعید شد از نجف به تهران و پایان عمر را در تبعید و در تهران دارفانی را وداع گفت. فرزندانش علیه زورگویان همدست نظام حاکم در عراق یعنی شاه ایران به مبارزه برخاستند.

شهید حجه الاسلام والمسلمین احمد قاینی نجفی ضمن نقش مؤثر داشتن در جریان نهضت پانزده خرداد و پخش اعلامیه‌های حضرت امام و سخنرانی علیه شاه، به صورتی که در جوانی حتی با پای پیاده اعلامیه‌های امام را به اقصی نقاط کشور منتقل می‌نمود سرانجام بدست دژخیمان شاه دستگیر و چهار سال از عمر شریفش را در سایه‌چال‌های زندان اوین سپری نمود که بخشی از این مدت را با هم‌زمان شهیدش رجایی، آیه الله سعیدی و نیز آیه الله هاشمی رفسنجانی در یک سلول گذراند. آثار جنایات ستم‌شاهی براندام مطهرش مشاهده می‌شد. ناخن‌هایش را کشیدند و بدنش را با سیگار داغ کردند. ولی هرگز لب به سخن نگشود و دست از مبارزه برنداشت با پیروزی

انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. وی پس از آزادی از زندان بدون هیچ وقفه‌ای عازم کرمانشاه گردید و در آنجا به تدریس و نشر معارف اسلامی مشغول شد. پس از چندی با رحلت برادر ارجمندش حجه‌الاسلام حاج شیخ مهدی قاینی نجفی که سرپرستی حوزه علمیه فاضل را در مرکز شهرستان بیرجند بر عهده داشت و نیز امامت مسجد بازار بیرجند را که خود ساخته بود با دعوت بازاریان شهرستان بیرجند به آنجا رفت و امامت جماعت مسجد بازار و نیز مسئولیت حوزه علمیه فاضل را بر عهده گرفت.

از ویژگی‌های بارز شهید تکلم با قرآن، تلاوت قرآن، نماز شب، نماز اول وقت، ورزش و مطالعه بود. پس از شروع جنگ تحمیلی به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و در یک رزم کم‌نظیر علیه صدامیان در عملیات نصر ۸ در منطقه بانه بر اثر اصابت ترکش خمپاره در تاریخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۶۶ در سن ۴۵ سالگی به دیدار معبود شتافت و به آرزوی دیرینه‌اش رسید و در گلزار شهدای شهر خون و قیام قم آرام گرفت. روحش شاد.